

مسئله‌ی «کشفِ حجاب» در دوران پهلوی اول

شکستِ یک مداخله

روزبه آقاجری



چونان هر مسئله‌ی اجتماعی، گفتارهای شکل‌گرفته حول مسئله‌ی حجاب کوشیده اند به شکل‌های گوناگون یا وجودش را توجیه کنند یا رأی به نبودش دهند یا با پیوندادن آن به دین یا ملیت، تاریخی خاص برای آن بتراشند و ضروری و ذاتی نشان‌اش دهند یا با توسل به ضرورت‌های اکتونی حیات ایرانی، آن را زائده‌ای فرض کنند که جلوی ترقیات و آزادی را گرفته است. بی‌شک کندوکاو در آن چه این گفتارهای مسلط و نامسلط می‌گویند، گپرا خواهد بود اما هدف این نوشتار تمرکز بر این نکته است که از چه زمانی و در پیوند با چه اوضاع و احوالی بود که حجاب به «مسئله‌ای اجتماعی» بدل شد و این «مسئله‌شدن» با چه واکنش‌هایی همراه بود. طبیعتاً پیش‌فرض ضمنی چنین بررسی‌ای این است که حجاب از زمانی به قبل، «چونان مسئله‌ای اجتماعی مطرح نبوده است». در این جا نقش روندهای بین‌المللی در خاورمیانه را نادیده گرفته ام، هر چند بررسی آن‌ها به‌ویژه در مورد ترکیه و افغانستان می‌تواند کمک کند به فهم این که چه تفاوت‌های مهمی این تجربه‌ها را هم در ترتیبات جاری و هم در پیامدها از هم جدا می‌کند.^۱ در این جا می‌خواهم نشان دهم که جدا از اسطوره‌هایی که حول تاریخ مسئله‌ی حجاب به وجود آمده، چگونه یک مداخله‌ی دیکتاتورانه، می‌تواند فرایندهای زاینده‌ی اجتماعی را به روندهای عقیم بوروکراتیک تبدیل کند.

^۱ برای بازخوانی این تجربه در ترکیه و تا حدی افغانستان و هم‌چنین بازتاب واقعی کشف حجاب در نشریات اروپایی و امریکایی ن. ک. فاطمه صادقی؛ کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله‌ی مدرن؛ نشر نگاه معاصر؛ ۱۳۹۲؛ صص ۵۷ تا ۷۹.

دگرگونی‌ها پیش از کشفِ حجاب

بر خلاف این تصوّر حکومت‌ساخته که «مسئله‌شدن» حجاب مطلقاً با کردوکار دستگاه حکومتی رضاخانی برای کشفِ حجاب گره خورده است، از اواخر دوره‌ی قاجار آرام‌آرام دگرگونی محسوسی در حجابِ عمومی ایجاد شده بود: «در این روند، بسیاری از زنان شهری چادر سنتی کمردار و روبنده‌ی سفید را کنار گذاشتند و به تدریج به سمت پوشیدنِ چادر چرخی رفتند که در واقع با تغییرات جزئی، همان چادری است که امروز زنان به سر می‌کنند. بسیاری از دختران دانش‌آموز هم پیش از کشفِ حجاب همین چادرِ چرخی را بر تن می‌کردند و روبنده را کنار گذاشته بودند.»^۲ اما در دوره‌ی ۱۴ساله‌ی مشروطیت (از امضای فرمان مشروطیت در ۱۲۸۵ تا کودتای رضاخانی در ۱۲۹۹) بود که امکان طرح عمومی این موضوع فراهم شد. زمان و مکان مشروطه این امکان را فراهم کرد که بحث‌های جدی و عمومی درباره‌ی پوشش، حدود و آن و ارتباط آن با ترقی، پیشرفت، آزادی و قانون در نشریات مختلف مانند هفته‌نامه‌ی حبل‌المتین، روزنامه‌ی تجدد، شکوفه، نوبهار و مانند آن در بگیرد^۳ و «حجاب» چونان مسئله‌ای اجتماعی سر بر آورد.

هر چند در این دوره‌ی کوتاه شکوفایی، مباحث مربوط به حجاب و برداشتن یا نگه‌داشتن آن با شدت و حدت دنبال می‌شد اما زنان و مردان مشروطه‌خواه ایرانی به‌درستی و با هوشمندی می‌دانستند که حجاب ذیل مسائل بنیادی‌تری قرار می‌گیرد که نخست باید برای آن‌ها فکری کرد: حضور اجتماعی زنان، احقاقِ حقوقِ آنان، آموزش و سواد، توجه‌نشان دادن به جنبه‌های مردسالارانه‌ی زندگی اجتماعی، برپایی قانون و آزادی و

آن‌ها خوب می‌دانستند که نمی‌شود برداشتن یا برداشتن حجاب را بدون بحث‌های گسترده و اقناع‌محور دموکراتیک عمومی، بدون مشارکتِ خود زنان، بدون توجه به لایه‌های گوناگون این پدیده در دین و شرع، اخلاق و هویت و سنت و مناسبات اجتماعی پی گرفت. آن‌ها برخلاف حکومتگرانِ بعدی، خوب می‌دانستند که با امریه و متحدالمال و دستورنامه و بگیروبیند و حجاب‌ازسرکشیدن و حجاب‌برسرگذاشتن نمی‌شود دگرگونی اجتماعی را حذف یا ایجاد کرد.

در نشریات زنان و نشریات عمومی دیگر در این دوره (و البته چند سالی قبل از آن) مسئله‌ی اساسی آن‌چیزی است که «پرده‌نشینی» زنان خوانده می‌شد؛ غیبت اجتماعی زنان از حوزه‌های مختلف اجتماعی. هر چند دگرگونی‌های برآمده از انقلاب مشروطه و حمایت لایه‌ها و گروه‌های اجتماعی گوناگون از آن، باعث شده بود که زنان حضور اجتماعی سیاسی گسترده‌تری داشته باشند^۴ اما زمان می‌برد تا چنین حضوری و پیامدها و معناهای آن، در ذهن و رفتار لایه‌های اجتماعی و فرهنگی جایی بیابند یا راهکارهایی درون‌زاد برای چنین درونی‌کردنی فراهم شود.

خود سازوکارهای مدنی و دموکراتیک برآمده از مشروطیت، خواست نیرومند بسیاری از زنان برای حضور گسترده در اقتصاد، فرهنگ و اجتماع و حضور گفتمان‌های مترقی (مانند اجتماع‌یون عامیون در مجلس و برخی ملی‌گرایان) باعث شده بود که زمینه‌ای برای مشارکت اجتماعی زنان پدید آید و در کنار خود، شکل‌های متنوعی از حجاب را در لایه‌های مختلف اجتماعی ممکن کند.

داستان ناخوانده «کشفِ حجاب»

از برسرکارآمدن رضاخان در ۱۲۹۹ تا انتشار امریه‌ی کشفِ حجاب در ۱۳۱۴، هم روند مدرن‌سازی دیکتاتورانه با تردیدها و دولتی‌های جدی و تعیین‌کننده‌ای همراه بود و هم خود دستگاه بوروکراتیک رضاخان نقشی کارا در جلوگیری از «طرح‌شدن عمومی مسئله‌ی حجاب از سوی افراد، گروه‌ها و نهادهای ناکومتی» داشت. ساده بگوییم: خود دستگاه حکومتی رضاخان در ابتدا

^۲ همان؛ ص ۴۵.

^۳ برای اطلاع دقیق‌تر از این بحث‌ها ن. ک. محمدحسین خسروپناه؛ هدف‌ها و مبارزه‌ی زن ایرانی؛ نشر پیام امروز؛ صص ۱۰۹ تا ۱۴۵.

^۴ دو شاهد مهم می‌توان به میان آورد: اول لایحه‌ی اتحادیه‌ی غیبی نسوان در ۱۲۸۶ ش. و دوم اعتراضات عمومی زنان به مصوبات مجلس یا مسائل اقتصادی. در لایحه اتحادیه آمده است: «مدت ۱۴ ماه است که اوضاع مشروطه پیدا شده. شب و روز عمر شریف خودمان را صرف خواندن روزنامه‌ها می‌کنیم که بفهمیم مجلس دارالشورای ملی چه گفت و چه کرد...» نقل‌شده از همان؛ ص ۲۶۵.

به‌شدت با هرگونه کج‌روی کلامی و عملی از عرف و شرع در مورد موضوع حجاب برخورد می‌کرد: «طبق اسناد، پیش از واقعه‌ی کشف حجاب، دولت رضاشاه این خواسته‌ی زنان را نمی‌پذیرفت و با زنانی که به نحو دیگری لباس می‌پوشیدند، برخورد می‌کرد. [...] نوشته‌های عین‌السلطنه سالور، از روزنامه‌نگاران آن دوره، نیز تمایل زنان به کنارگذاشتن روبنده و بیرون آمدن از خانه را در دوره‌ی قاجاری و مدت‌ها پیش از دوره‌ی پهلوی نشان می‌دهد. برای مثال، او در ۱۳۰۴ و مدت‌ها پیش از این‌که سیاست کشف حجاب در پیش گرفته شود، می‌نویسد: «حجاب زنان امروزی فقط چادر مشکی است؛ دست‌ها، صورت و یقه‌ی زنان باز است».^۵ این نوع از حجاب در آن زمان عمومیت داشته است.

در این‌جا این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌شود حکومتی که مدتی قبل با شکل‌های متمایز حجاب برخورد می‌کرده، بعد از آن، دست به اجرای پروژه‌ای با ابعاد «کشف حجاب» می‌زند؟ در این‌جا باید به چند روند همایند اشاره کنم که شاید پاسخی محتمل (هر چند نابسند) به این پرسش باشد.

آن‌چه در آغاز می‌توانست رضایت نیروها، گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی و سیاسی هوادار حکومت را فراهم کند و نشان از شریعت‌محوری و دین‌پناهی آن باشد، با پدید آمدن ناراضی‌های عمیق پس از بستن روزنامه‌های مستقل، گرفتن مصونیت نمایندگان مجلس و دیگر اقدامات مشخصاً دیکتاتوران (از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰)^۶ ضرورت یافت روند نوسازی‌ای که بیش از همه دم‌دستگاه بوروکراتیک دولت، بخشی از اشراف و لایه‌های اجتماعی و اقتصادی جدید فرادست را منتفع کرده بود، شکلی کامل و همه‌جانبه پیدا کند و از این منظر، شاید بتوان «کشف حجاب» را راهی برای «جبران مشروعیت از دست‌رفته و یافتن متحدانی در میان طبقاتی شهری متوسط و بالا، خاصه روشنفکران و خانواده‌های متجدد»^۷ دانست. این اتفاق، تقریباً هم‌زمان می‌شود با تنها سفر خارجی رضا خان (در ۱۳۱۳) به ترکیه و برخورد مستقیم‌اش با تصویری دیگرگونه از حضور زنان بی‌حجاب در فعالیت‌های اجتماعی.

در این‌جا می‌توان به شکل‌گیری «تصویر»ی از انسان ایرانی متجدد که در آن حجاب همچون عاملی دست‌وپاگیر و نامتجددانه باشد، اشاره کرد که پیش از این واقعه شکل گرفته بود و از قضا شاید خود را تا حد مطالبه‌ای اجتماعی و سیاسی نیز برکشیده بود. این «تصویر» بیش از آن‌که برآمده از آرمان‌ها و برداشت‌های روشنفکران و مبارزان ترقی‌خواه مشروطه باشد برآمده از برداشت‌ها و آرمان‌های روشنفکران ارگانیک حکومت پهلوی اول در دوران اولیه‌ی جمهوری خواهی‌اش بود. هر چند نمی‌توان وجود چنین «تصویر»ی را منکر شد اما باید با اثرگذاری مستقیم چنین «تصویر»ی بر پروژه‌ی کشف حجاب محتاطانه برخورد کرد. به‌هرروی، می‌توان گفت رویکرد فرمالیستی حاکم بر ایدئولوژی تجددگرای رضاخانی هم تا حدی توان خود را از آن «تصویر» گرفت و هم خود به عاملی برای تحقق‌صوری آن بدل شد.

^۵ فاطمه صادقی؛ کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله‌ی مدرن؛ نشر نگاه معاصر؛ ۱۳۹۲؛ ص ۴۵.

^۶ نخستین نشانه‌های تغییر رویه رضا شاه، در سال ۱۳۰۵ و با ترور ناکام مدرس مشاهده شد. در اردیبهشت ۱۳۰۶ خودکامگی وی به حدی رسید که مستوفی‌الممالک دیگر ادامه کار را مفید ندانست و در گزارشی به مهدی‌قلی هدایت (نخست وزیر بعدی) خود را تحقیر شده خواند و استعفا کرد. آزادی‌هایی که در جریان انقلاب مشروطه به دست آمده بود در این دوره از بین رفت. بسیاری از رقبای و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان مقتولان چند نفر از وزیران وی مانند عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و نصرت‌الدوله، برخی از روسای ایلات مانند صولت‌الدوله قشقایی، برخی از شعرا و ادیبان مانند میرزاده عشقی و محمد فرخی بزدی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سید حسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) نیز دیده می‌شوند. برخی از وزرا و نزدیکان شاه نیز (مانند علی‌اکبر داور وزیر عدلیه) از ترس اتفاقات مشابه خودکشی کردند. علاوه بر این افراد، کشتارهای دست جمعی عشایر کهگیلویه، قشقایی و بختیاری را نیز که عمدتاً با خانواده صورت می‌پذیرفت باید افزود. مجلس شورای ملی در این دوره جنبه نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و بر پایه فهرست‌هایی از نمایندگان مورد تأیید او انجام می‌شد. حتی مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس (مانند جواد امامی، اسماعیل عراقی و رضا رفیع) که همگی از هواداران قبلی رضا شاه بودند سلب شد و آنان نیز دستگیر و زندانی شدند. به همین منظور زندان قصر طراحی و ساخته شد و اولین زندانی آن، سازنده آن یعنی سرتیپ محمد درگاهی بود. ن. ک. پرواند آبراهامیان؛ تاریخ ایران مدرن؛ محمدابراهیم فتاحی؛ نشر نی و

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D8%B6%D8%A7_%D8%B4%D8%A7%D9%87

^۷ فاطمه صادقی؛ کشف حجاب، بازخوانی یک مداخله‌ی مدرن؛ نشر نگاه معاصر؛ ۱۳۹۲؛ ص ۴۹.

پیامدهای منطقی

مداخله‌ی دیکتاتورانه رضاخان و دستگاه حکومتی‌اش - آن هم در زمانی که دارای کمترین محبوبیت و مشروعیت بود - در فرایند خودسامانگر بازاندیشی به پوشش که در قلب انقلاب مشروطیت و دست کم در شهرها آغاز شده بود، کل فرایند را دچار اعوجاجی برگشت‌ناپذیر کرد. کشف حجاب، زیر سایه‌ی دیکتاتوری رضاخانی که دست کم از ۱۰ سال پیش از آن روندهای بحث و گفت‌وگوی فراگیر در حوزه‌ی عمومی را با بستن روزنامه‌ها و باشگاه‌ها و سرکوب گسترده نابود کرده بود، همان روند بطئی درون‌زاد را هم ویران کرد. واکنش مذهبی به این مداخله‌ی دیکتاتورانه از یک‌سو و واکنش فعال، مقاومت‌گونه و پیچیده‌ی خود زنان به این واقعه که عملاً بخشی گسترده از آنان را از حضور فعال اجتماعی محروم کرد، از سوی دیگر، باعث شد که همه‌ی دستاوردهای خودانگیخته‌ی پیشین، دقیقاً به دلیل چنین مداخله‌ای تبدیل شوند به دستورنامه‌ها و متحدالمال‌هایی که تنها به درد ارضای بوروکراسی حکومتی می‌خورد. این، به آن معنا نیست که فرایندهای درون‌زاد دموکراتیک و گفت‌وگویی قرار بود به حل تمام‌وکمال مسئله‌ی حجاب - یک بار برای همیشه - بینجامند بلکه نکته این است که یکی از راه‌های ممکن برای رسیدن به هم‌نهادی مرفقی‌تر و عمومی‌تر بدون گرفتارشدن در چنبره‌ی واکنش‌های کور بود.

کشف حجاب دیکتاتورانه‌ی رضاخانی، زنان بسیاری (از طبقات فرودست تا متمول) را خانه‌نشین کرد و امکان حضور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را از آن‌ها گرفت و چنان به شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی حل‌ناشده‌ی پیشین دامن زد که موجب پدیدآمدن خرافات آخرالزمانی در میان مردم شد. می‌گفتند کلاه پهلوی خر دجال و دوره، دوره‌ی آخرالزمان است.

پروژه‌ی «کشف حجاب» رضاخانی در پی حل مسئله‌ی پوشش با روش آشنای «گفت ک... کشف حجاب شد» بود و در پس آن، این خیال دور وجود داشت که همه‌ی اقشار، متحدالشکل، از فردای ۱۷ دی ۱۳۱۴ بدون چادر و چاقچور در انتظار حاضر خواهند شد، آن هم در جامعه‌ای که تا دیروزش تنها روسپیان می‌توانستند حجاب نداشته باشند.^۸

سیاست‌های دوگانه و دیکتاتورانه‌ی پهلوی اول درباره‌ی پوشش و مداخله‌ی بوروکراتیک در آن، محرومیت‌هایی برای زنان لایه‌های وابسته به دستگاه اداری حکومت و حتا اشراف به وجود آورد اما بیش از آن‌ها، برای زنان لایه‌های میانی و پایین شهرها گران تمام شد. آن‌ها که آرام‌آرام قدم‌هایی به سمت بهبود شرایط خود در جنبه‌های مختلف زندگی - آموزش، روابط خانوادگی، تربیت فرزندان، حضور فعال در اجتماع و شرکت در فعالیت اقتصادی - بر می‌داشتند، در پی این همه‌ی حکومتی، بالاجبار گرفتار فشارهایی شدند که به عنوان پیامد اولیه، به کمرنگ شدن آن دستاوردها انجامید.

یک مسئله‌ی اجتماعی

حجاب، به آن معنایی که در دوران شکوفایی کوتاه مشروطیت در قامت یک پرسش صورت‌بندی شد، تا پیش از آن مسئله نبود. تمام تلاش‌های نظری، گفت‌وگویی و عملی حول این مسئله دست کم برای نیروهای مرفقی در چارچوبی دموکراتیک دنبال می‌شد و کوشش می‌شد که صداهای متمایز هم شنیده شوند و هم به بحث گذاشته شوند. همین تکثر دموکراتیک، تمایز بنیادی فرایند پیش از «کشف حجاب» با خود آن است.

مداخله‌ی رضاخانی «کشف حجاب» با فضاقت عذرخواهی دولت سهیلی از مراجع و علما در ۱۳۱۹ به پایان رسید، اما کنش معطوف به مسئله‌ی حجاب در میان مردمان لایه‌های گوناگون اجتماعی تا پایان حکومت پهلوی‌ها، شکل‌های بس متنوع از حجاب را ایجاد کرد و با پی‌گرفتن راهی مستقل، در برابر فشارهای ایدئولوژیک یا پلیسی سر تسلیم فرود نیاورد.

بعد از پایان گرفتن هیاهوی «کشف حجاب» تا سال‌های نزدیک به انقلاب ۱۳۵۷ خبری از مجادله‌ای فراگیر و گسترده بر سر این مسئله نیست؛ گویا «مسئله‌ی حجاب» از اولویت خارج شده است. دست کم در میان مردم شهری و حتا روستایی چنین بود. هر

^۸ جالب این که حکومت رضاخان، کشف حجاب را برای روسپیان ممنوع اعلام کرد (برگرفته از کتاب فوق‌الذکر).

چند مرزهای طبقاتی و فرهنگی، آن‌ها را از هم جدا می‌کرد اما در فضاهای میانی هم‌کنشی، یاد گرفته بودند که شکل‌های متنوع پوشش را بپذیرند و با آن‌ها و با یکدیگر کنار بیایند.

اما بر پایه‌ی متنی نمونه‌وار، برای گروهی مذهبی، واقعه‌ی «کشفِ حجاب» چنان شکاف و زخمی را موجب شده بود که تنها اجرای تام‌وتمام حکم شریعت پرکردن و التیام آن را ممکن می‌کرد. *مانیفستِ فداییان/اسلام نوشته‌ی مجتبی میرلوحی (نواب صفوی)* [توزیع عمومی در ۱۳۲۹] از متن‌های مهمی است که مشخصاً درباره‌ی حجاب موضع می‌گیرد و از آن مسئله‌ای معطل‌مانده و مظلوم می‌سازد. این متن، نادیده گرفته می‌شود تا کم‌وبیش ۳۰ سال بعد، به دست فرزندان اعتقادی او به اجرا در آید. مسائل مطرح‌شده در این متن، در آن زمان و دست کم تا سال‌های نزدیک به انقلاب، مسائل بخش‌ها و لایه‌های گسترده‌ی اجتماعی نبود یا جایی برای بروز و ظهور پیدا نکرد.

درست است که بحران در قدرت سیاسی، دگرگونی در ساخت جمعیتی و دگردیسی آرام‌وتند اقتصادی که فرهنگ را دچار تکانه‌هایی نیرومند می‌کرد، باعث می‌شد مسائل اجتماعی گوناگونی مطرح و باز مطرح شوند، اما دست کم در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ حجاب چونان یک «مسئله اجتماعی» مطرح نبود، البته شاید غیر از گروه‌های مذهبی و آن هم ذیل «مفاسد اخلاقی» و «اجرائشده احکام اسلام». لایه‌های مهم اجتماعی و اقتصادی (شهری و روستایی) واکنش خیره‌کننده‌ای به مسئله‌ی حجاب نداشتند یا اگر هم اهمیتی برای آن قائل بودند، ذیل مسائلی اساسی‌تر بود. مسئله‌ی آن‌ها، گستره‌ای از محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی تا آزادی سیاسی و فرهنگی بود.

یک یا دو سال پس از انقلاب، حجاب بار دیگر به یک مسئله‌ی حاد اجتماعی بدل شد و از آن زمان تا اکنون، محور بسیاری از سیاست‌ها، مجادلات و حتا کنش‌های سیاسی و فرهنگی بوده است. اکنون «مسئله‌ی حجاب» را دیگر نمی‌توان ذیل مسائل دیگر طرح کرد چرا که خود، به مسئله‌ای مستقل و محوری با نوشتارگانی گسترده حول آن و تلاش سیستماتیک برای تحقق آن بدل شده است.